

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

نویسنده: مونیسای جی. آلجین  
برگردان از: آمادور نویدی  
۱۱ فبروری ۲۰۱۸

## تروتسکیسم ضدانقلاب در خفاء (۱۲)

خیانت تروتسکیست‌های امریکایی



مونیسای جی. آلجین



تروتسکی

در پایان سال ۱۹۲۸، گروهی از تروتسکیست‌ها از حزب کمونیست امریکا اخراج شد. این گروه، توسط کائن و شاجتمن، جناحی را در درون حزب ساخته بودند که شروع به انجام مبارزات ضدحزبی می‌کردند. حزب در آن زمان به دو جناح تقسیم شده بود: فوستریزها و لاوستونی‌ها – و تقریباً موجودیت این جناح‌ها آشکار بود. بهر رو، هر دو آن‌ها به عضویت حزب شناخته شده بودند و کمونیسم بین الملل از موجودیت آن‌ها باخبر بود. تروتسکیست‌ها، مطابق با شیوه پیشوای خودشان، موجودیت جناح خودشان را مخفی نگه داشته بودند. آن‌ها در درون کمیته‌های حزبی هرگز متعهد به

بحث در باره تروتسکیسم نمی‌شدند. آن‌ها هرگز برنامه متفاوتی از برنامه جناح‌های موجود را ارائه نمی‌دادند. در واقع، آن‌ها تظاهر می‌کردند که هیچ اختلاف نظری ندارند که با عقاید یکی یا جناح‌های دیگر مغایرت داشته باشد. باین‌حال، آن‌ها متحداً باهم در یک گروه مخفی، به طور کامل علیه حزب تخم توطئه می‌کاشتند.

آن‌ها یک یا دو گروه دوازده نفره از روشن‌فکران فاقد یک پایگاه مردمی بودند. رهبر صوری آن‌ها کاتن، یک وکیل سابق بود، که هیچ سابقه کار ایدئولوژیکی و سازمانی نداشت. او یکی از اعضای کمیته مرکزی در روزهای بود که زندگی حزب غیرعادی بود، اما هرگز هیچ ارتباطی با توده‌های گسترده کارگران نداشت. شاپتن، که به «تنوریسین» تروتسکیست‌ها تبدیل شده بود، یک کارمند جزء در حزب بود. آن‌ها هیچ ریشه‌ای در طبقه کارگر نداشتند. «فعالیت‌های» آن‌ها در امریکا شامل تهمت زدن به اتحاد جماهیر شوروی و کمینترن، و بدگویی از حزب کمونیست امریکا بود. برخی اوقات خودشان را در مبارزات اقتصادی کارگران وارد می‌کردند - که فقط به بوروکرات‌های اتحادیه‌های ارتجاعی - و کارفرماها کمک کنند.

ما باید خودمان را به چند مثال مشخص محدود کنیم.

در ۲۳ جون ۱۹۳۱، ستالین نطقی در کنفرانس رهبران صنعت شوروی درباره «شرایط جدید، وظایف جدید» ایراد نمود. در این سخنرانی ستالین شش نکته را برشمرد - شش شرط جدید جهت توسعه صنعت. سه شرط اول با سازمان‌دهی کار، سازمان‌دهی دست‌مزد و بهبود شرایط کارگران مرتبط بود، نکته چهارم با وظیفه به پیش بردن و توسعه بهترین عناصر طبقه کارگر مربوط بود که بدین‌وسیله «طبقه کارگر اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بتواند طبقه باهوش صنعتی و ماهر خود را داشته باشد». ستالین گفت: «این هر نوع پرسنل بسیار آموزش دیده، از مهندسان و تکنیسین‌هایی نیست که ما نیاز داریم». «ما نیازمند به آن نوعی هستیم که قادر به درک سیاست طبقه کارگر کشورمان باشند، کسانی که قادر به جذب آن سیاست هستند و آماده اند آن‌را وجداناً انجام دهند. و این به چه معناست؟ این بدان معناست که کشورمان وارد فاز توسعه خود شده است، جایی که طبقه کارگر باید دانش‌مندان صنعتی و فنی خود را بیافریند، آن نوعی را که قادر باشد منافع خود را در تولید به عنوان منافع طبقه حاکم حفظ کند». ستالین سپس اشاره نمود که دانش‌مندان فنی و صنعتی باید نه تنها بتوانند از کسانی که مدارس عالی تحصیلی را گذرانده اند، بلکه همچنین از صفوف کارگران در صنایع، از کارگران ماهر، از نیروی فرهنگی طبقه کارگر ما در معادن، کارخانه‌ها، و در کارگاه‌ها ... استخدام کنند. ما نباید این کارگران با استعداد را نادیده بگیریم و از آن‌ها چشم‌پوشی کنیم، بلکه آن‌ها را جسورانه به موقعیت‌های ریاست پیش‌رفت دهیم. به آن‌ها فرصت دهیم تا توانائی خودشان را جهت سازمان‌دهی و گسترش معلومات خودشان، و ایجاد شرایط مناسب برای کار به نمایش بگذارند، و بدین منظور هیچ صرفه جوئی نکنیم...» [تأکید از ام. جی. او].

پنجمین نکته مرتبط با مهندسان و تکنیسین‌های مدارس قدیم است. ستالین گفت که اتحاد جماهیر شوروی باید از این نیروهای فنی استفاده بیش‌تری بکند. ستالین گفت که گرایش جدیدی از سوی طبقه روشن‌فکر بورژوازی قدیمی وجود دارد. بسیاری از روشن‌فکران قدیمی که قبلاً با خرابکاران احساس همدردی می‌کردند، اکنون به سوی شوروی چرخیده اند. ستالین می‌گوید، «اگر در طول جنبش مخرب»، «ما تاکتیک کوبنده‌ای نسبت به روشن‌فکران فنی قدیمی اتخاذ کردیم، اکنون، موقعی که این روشن‌فکران به سوی ما چرخیده اند، باید سیاست ما نسبت به آن‌ها مصالحه و دقت زیاد باشد. احماقانه و غیرعقلانه خواهد بود که تقریباً هر متخصص و مهندسی از مدارس قدیمی را بعنوان یک جنایت‌کار و خراب‌کار مخفی شناسائی کنیم». ششمین نکته با معرفی حساب‌داری بیزنس (کسب و کار) مؤثرتر و با

نیاز به «افزایش انباشت سرمایه در درون خود صنعت» مرتبط است (جوزف ستالین، لنینیسم، جلد دوم، صص. ۴۱۲-۴۲۶).

سخنرانی ستالین نیروی حیاتی تأثیرگذاری در سرتاسر اتحاد جماهیر شوروی بود. در این جا شماری از پیشنهادات عملی بود که در واقع راه بهبود کار را در هر دو صنعت و کشاورزی نشان می‌داد. در این جا چشم اندازی جدید باز شد، که تنها بیانیه قبلی ستالین را مورد تأیید قرار می‌داد که هیچ دژی نیست که بلشویک‌ها نتوانند فتح کنند. هیجان شادی از سرتاسر سرزمین شوروی عبور کرد، برای این‌که در این سخنرانی ستالین میلیون‌ها و میلیون‌ها کارگر و مهندس دل‌گرمی کارهایشان و اعتقاد عمیقی را دیدند که این وظیفه مهم طرح پنج ساله می‌تواند نائل گردد.

اما تروتسکیست‌های امریکائی در باره سخنرانی ستالین چه دارند که بگویند؟ آن‌ها گامی به عقب دیدند. میلیتانت ۱۱ جولای سال ۱۹۳۱ می‌گوید: «شکی نیست که تمام معنی سیاست جدید ستالین، طبیعتاً اتخاذ صوری و رسمی یک نتیجه گیری از قبل آماده شده است، که از سیاست‌های انقلابی دوران لنین یک گام جدید به عقب است». اما این‌که چرا این یک گام به عقب است، تروتسکیست‌ها نمی‌توانند توضیح دهند. از آن‌جائی‌که این از سیاست‌های لنین متفاوت است، بجز این که با مشکلات جدید در یک مرحله جدید از توسعه سروکار دارد، به همان اندازه نیز مشکل است که مشخص گردد. اما بنگرید، تروتسکیست‌ها قلبی کشف کرده اند که افتراهای خودشان را به آن آویزان کنند. میلیتانت می‌گوید، «سوسیالیسم»، نمی‌تواند توسط متخصصان بورژوازی ساخته شود. حتی توسط آن‌ها نمی‌توان پایه و اساس یک اقتصاد سوسیالیستی را گذاشت. آن‌ها می‌توانند کمک بزرگی باشند، اما وظیفه اصلی نیازمند ابتکار اشتراکی مشتاقانه صمیمی فعالیت خودبخودی و شرکت توده‌های پرولتری است.»

از متن بالا بنظر می‌رسد که ستالین، آغازگر رقابت سوسیالیستی، علیه ابتکار اشتراکی و فعالیت خودبخودی پرولتاریا است. نخبگان تروتسکیست تصور می‌کنند که خوانندگانشان سخنرانی ستالین را نخوانده اند.

این درباره اندازه همه حملات آن‌ها علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی است. اقدامی که قصد داشت ساخت سوسیالیستی را شتاب بخشد، اقدامی که نشان‌گر گامی قاطع به جلو جهت تکمیل کردن طرح پنج ساله است، به عنوان تسلیم شدن به بورژوازی، به عنوان گامی به عقب ترسیم شده است. و گفتار و کردار تروتسکیست‌ها تا به امروز به همین ترتیب ادامه دارد.

رفتار آن‌ها نسبت به کمونیسم بین الملل توسط نگرش آن‌ها نسبت به اتحاد جماهیر شوروی نشان داده شده است. زمانی‌که پرولتاریای جهانی پیروزی جدیدی را جشن می‌گیرد که با دیکتاتوری پرولتاریا از طریق برسمیت شناختن دولت شوروی توسط دولت امریکا بدست آمده است، تروتسکیست‌ها با پیوستن به سوسیال دمکرات‌های رنگارنگ و با بورژوازی این شناسائی را به عنوان تسلیم از سوی کمونیسم بین الملل به تصویر می‌کشند. شرایط توافق بین لیتوینوف و روزولت، که دقیقاً متعاقب با خطی است که توسط لنین در سال ۱۹۱۹ جهت مشکلات مشابه آن زمان طرح شد، به این معنا ترجمه شد که دولت شوروی توافق کرد تا فعالیت‌های کمونیستی را در امریکا متوقف کند. بدین‌وسیله تروتسکیست‌ها، ابتدا، هم‌گام با مشاجره بورژوازی شدند که دولت شوروی و کمینترن یکی و یک چیزند. دوم، آن‌ها سعی کردند تا پیروزی پرولتاریای جهانی را به عنوان شکست تعبیر نمایند.

نقش‌ها تقسیم شده بود. تروتسکی ریاکارانه به بورژوازی امریکا از طریق جمهوری جدید اطمینان داد که جائی برای ترس از شناسائی شوروی وجود ندارد، در حالی‌که تروتسکیست‌های امریکائی درباره «خیانت» کمونیسم توسط کمینترن بسیار نوشتند.

تروتسکی گفت:

«هرچه قاطعانه تر بوروکراسی شوروی خودش را در موقعیت خویش به عنوان سوسیالیسم ملی فرو برد، مسئله انقلاب جهانی، و با آن‌ها کمینترن، بیش‌تر به عقب واگذار شده است... دولت کنونی شوروی، با قدرت و نیرو، به دنبال تضمین امنیت داخلی خود علیه خطر نه تنها با جنگ‌ها، بلکه انقلاب‌های مرتبط با آن است. سیاست‌های بین‌المللی آن از سیاست‌های انقلابی بین‌المللی به نوع محافظه‌کار آن تبدیل شده اند.» (لئون تروتسکی، جمهوری جدید، ۱ نوامبر ۱۹۳۳).

میلیتانت ۲۱ اکتوبر ۱۹۳۳ گفت:

«کمینترن برای انقلاب مرده است... کمینترن کنونی دستگاه گران‌قیمتی جهت تضعیف پیش‌گام پرولتری است. همین! کمینترن قادر به انجام چیز بیش‌تری نیست... کمینترن، به عنوان دستگاه مرکزی، به ترمزی بر جنبش انقلابی تبدیل گشته است.»

تروتسکیست‌ها از دروغ‌های بورژوازی حمایت کردند که کمینترن نماینده دولت شوروی است، و دولت شوروی مستقیماً سیاست‌های احزاب کمونیست را در کشورهای سرمایه‌داری دیکته می‌کند. این یکی از راه‌های بسیار زیاد تروتسکیست‌ها جهت کمک به ارتجاع بود.

فحاشی‌های آن‌ها علیه کمینترن را نباید به عنوان بیان نارضاقتی آن‌ها با پیش‌رفت آهسته انقلاب جهانی درک کرد. واقعیت این‌ست که اتحاد جماهیر شوروی دست‌آوردهای هرچه بیش‌تری داشته باشد و هرچه افزایش موج جنبش‌های انقلابی در سراسر جهان بیش‌تر گردد، تروتسکیست‌ها بلندتر سروصدا می‌کنند که اتحاد جماهیر شوروی در حال سقوط قرار دارد و کمینترن «مرده» است.

دیدگاه تروتسکیست‌ها نسبت به حزب کمونیست آمریکا طبیعتاً توسط همان ضعف ناشی از احساسات دیکته شده است. درست در زمانی‌که حزب کمونیست آمریکا، در حال پیش‌رفت بود، درست در زمانی‌که در واقع حزب خود را در رأس توده‌های بزرگ بی‌کار قرار داد، و در واقع خواسته‌های آن‌ها را فرموله و آن‌ها را در مبارزات متعددی برای نان، یا بیمه بی‌کاری رهبری می‌نمود، درست در آن زمانی که بطور فزاینده‌ای خودش را با اعتصابات توده‌ای کارگران در صنایع بنیادی مرتبط می‌نمود، میلیتانت‌ترین و پیش‌آهنگ‌ترین طبقاتی آگاه آن‌ها را تشکیل می‌داد، درست در زمانی‌که حزب به عنوان یک حزب کمونیست واقعی شروع به کار کرد و حتی الهام‌بخش بخش‌های خرده بورژوازی و ترس طبقه حاکم با اعتماد بود، تروتسکیست‌ها موارد زیر پیدا کردند که درباره اش بگویند:

«بطور کلی، حزب کمونیست آمریکا تنها رکورد رکود یا سیرقه‌قرائی دارد... رهبری تحمیل شده بر حزب پشت سرش در مجمع هفتم یک ورشکستگی تراژیک را در همه زمینه‌ها نشان داده است. [رهبری حزب حسب‌المقدور در مجمعی از نمایندگان منتخب، پس از دو ماه بحث در واحدهای حزب، در کنفرانس‌های بخش و منطقه‌ای در باره مسائل روز، برنامه و تاکتیک‌های حزب کمونیست بموقع انتخاب شد. - ام. جی. ا.]. بحران در رهبری حزب کمونیست آمریکا سرشت دائمی بخود اختصاص داده است، افزایش ذکاوت منطقه‌ای تا افزایش امکان پیروزی‌ها. [درست در زمانی‌که رهبری حزب اعتماد صفوف را به شیوه‌ای کسب کرد که هرگز در تاریخ خود ندیده است. برای اولین بار یک درک واقعی و اعتماد متقابل بین رهبری و اکثریت توده حزبی ایجاد گشت. این خود را در یک روحیه امیدواری و شوروشوق در میان اعضای حزب ابراز نمود- روحیه‌ای که به اعضای غیرحزبی سرایت نمود - ام. جی. ا.]. اعضای حزب مانند بردگان سیاسی حکومت می‌کنند، رژیم بطور فزاینده‌ای مکانیزه شده است؛ همه زندگی می‌کنند و زندگی درونی آزاد، همه ابتکارات، همه تحقیقات و بحث‌های مسائل حیاتی در ظاهر خفه شده اند. [این زمانی بود که موج اعتصابات توده‌ای که حزب در آن‌ها شرکت کرده بود، و جنبش بی‌کارانی که حزب آغازگر، سازمان‌دهی و

رهبری می‌کرد، نیازمند وسیع‌ترین بحث درباره تکالیف جدید حزب، روش‌های جدید کار بکار گرفته شود، و ابتکار از پائین که باید تحریک می‌شد. این درست زمانی است که جان جدیدی در واحدهای پائین حزب جاری شد، و برای اولین بار پس از سال‌های زیادی یک تپش واقعی، و حیاتی به بسیاری از بخش‌های حزب رسوخ کرد- ام. جی. ا. به

اعضاء یک تحقیر ارتجاعی جهت ملاحظات تئوریک تدریس شده است و بجایش بتدریج با عمل‌گرایی مبتذل تزریق شده است. در ماهیت، گفته شده است که کاری را انجام بده که دستور داده شده و هیچ فکری یا بحثی درباره آن نکن. [در چند سال گذشته، بویژه از زمان وحدت حزب در سال ۱۹۲۹، فروش ادبیات ده برابر افزایش یافت. آثار بنیادی مارکس، انگلس، و لنین، در میان اعضای حزب و کارگران بطور کلی با صدها هزار کتاب توزیع شد. کتابخانه‌های توان‌گر از جزوه‌های مرتبط با هر مرحله از زندگی امریکائی و بین‌المللی طبع و نشر شد. مشکلات حزب، ابتدا در ضرورت مطالعه تئوریک، نه تنها در واحدهای حزبی بسته، بلکه همچنین در جلسات عضویت باز که هر کارگری پذیرفته می‌شود، مورد بحث قرار می‌گیرند. حزب هرگز یک چنین زندگی ایدئولوژیک شدیدی را که اکنون انجام می‌دهد، هدایت نکرده بود - ام. جی. ا.]. بطور مداوم با چرخش‌های جدید سورپریز کرده است، که در آن سیاست قدیم درست همان‌طوری‌که کم‌درباره اش توضیح داده شد، مقدار کمی از سیاست جدید توجیه شده فاصله دارد. [اگر حزب خود را با شرایط جدید تطبیق نمی‌کرد، تروتسکیست‌ها می‌گفتند که این رکود است؛ و زمانی که خود را جهت تغییر شرایط تطبیق می‌کند، آن‌وقت آنرا تغییر ناگهانی می‌نامند - ام. جی. ا.]. (میلیتانت، ۲۵ ژوئیه سال ۱۹۳۱. تزهائی برای بحث قبل از کنفرانس).

خواننده ناآگاه، به محض این‌که ببیند تروتسکیست‌ها چیزی را که آن‌ها بنام بوروکراسی و رکود محکوم می‌کنند، بطور طبیعی نتیجه‌گیری می‌کنند که آن افراد بلشویک‌هائی هستند که هیچ چیزی را بهتر از پیش‌رفت جهت هدف انقلاب دوست ندارند. هیچ نوعی را. آن‌ها خودشان را با خواسته زیر از حزب لو می‌دهند:

«حزب باید از تحلیل مبالغه‌آمیز خود از سرعت توسعه طبقه کارگر دست بکشد و باید مسیر خود را به روابط واقعی نیروها در مبارزه طبقاتی و سرعت توسعه آن تنظیم نماید. حزب باید سرانجام خود را از بار ویران‌گر بقایای دوره سوم و بویژه از تئوری سوسیال فاشیسم رها کند» (همان‌جا).

در این‌جا ما این‌را داریم. حزب، نمی‌تواند ببیند، سرعت توسعه انقلابی در امریکا را غلو می‌کند. تروتسکیست‌ها باور ندارند که در این‌جا یک چنین توسعه‌ای وجود دارد. در سال ۱۹۳۱، دو سال پس از شروع بحران، آن‌ها امکان قیام انقلابی را تکذیب می‌کردند. آن‌ها هنوز هم اصرار دارند که چیزی به عنوان دوره سوم وجود ندارد. از نظر آن‌ها، جنبش رادیکالی وجود ندارد. از همه مهم‌تر، آن‌ها خشمگین بر این واقعیت اند که کمونیست‌ها و الدمنز، سولومونز، لیز، کانانز، پنکینز، و دیگر ارتجاعیون در رهبری حزب سوسیالیست را سوسیال فاشیست می‌خوانند. آقای کائن فکر نمی‌کند که آن‌ها سوسیال فاشیست اند. او فکر می‌کند که آن‌ها سوسیالیست‌های خوبی هستند. حزب کار اشتباهی علیه آن‌ها انجام می‌دهد. تروتسکیست‌ها سالوسانه قبل از انتخابات، حزب کمونیست را «تأیید کرد». آن‌ها در میلیتانت خود نوشتند: «به کمونیست رأی دهید». در مقاله آن‌ها شرح می‌دهند که رأی بدین‌جهت است که نشان دهند «که چگونه بطور منفی سیاست‌ها و برنامه غلط ستالینی از چپ عقب‌گرد داشته است». به عبارت دیگر، آن‌ها به رأی دهندگان التماس می‌کنند که نشان دهند که کمونیست‌ها در اشتباه اند. آن‌ها چگونه می‌توانند آن‌را نشان دهند؟ طبیعتاً، توسط خودداری از رأی دادن به کمونیست‌ها.

آن‌ها این‌را «استراتژی» می‌نامند. استراتژی خائنان.

فعالیت‌های عملی تروتسکیست‌ها معمولاً محدود به مداخله گروهک‌های ناچیز با تعهدات به کارگران تحت رهبری کمونیستی، بخوان اعتصابات، جنبش‌های بی‌کاران، تظاهرات یا راهپیمائی‌ها علیه گرسنگی است. یک مثال بزنیم: حزب کمونیست یک راهپیمائی سرتاسری علیه گرسنگی را برای پایان نوامبر سال ۱۹۳۲ سازمان‌دهی کرد. راهپیمائی علیه گرسنگی یک جنبش جبهه متحد واقعی است. نمایندگان در جلسات اتحادیه‌های کارگری، شوراهای بی‌کاران، جلسات توده‌ای، و کنفرانس‌های توده‌ای کارگران انتخاب می‌شوند. اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان کارگران غیرحزبی اند. بسیاری از آن‌ها برای اولین بار در اقدام توده‌ای شرکت می‌کنند. تروتسکیست‌ها، که ظاهراً برای جبهه متحد سروصدا راه می‌اندازند، این‌جا هستند که در ارتباط با راهپیمائی مقداری از زهر خود را بریزند. آن‌ها چه چیزی برای گفتن دارند؟ به این سادگی – که رهبری راهپیمائی از بیمه‌بی‌کاری حمایت نمی‌کند. طوری‌که آن‌ها جنبش را تفسیر می‌کنند، «جانشین فوری، جایگزین کردن بیمه‌بی‌کاری به عنوان شعار اصلی است». وظیفه آن‌ها اینست که نشان دهند که از راهپیمائی علیه گرسنگی حمایت نمی‌شود. آن‌ها این را «یک اقدام کمونیستی فرعی» می‌خوانند – بدین‌وسیله اشاره می‌کنند که راهپیمائی لایق حمایت واقعی نیست (میلیتانت، ۵ نوامبر، ۱۹۳۲).

### **تاکتیک‌های تروتسکیست‌ها چنین اند. و آن‌ها برای جبهه متحد خود بسیار ارزش قائلند.**

نمی‌توان گفت که آن‌ها در جنبش‌های اعتصابی سال‌های گذشته تأثیرگذار بوده‌اند. تنها در موارد جداگانه، با رضایت ضمنی رهبران ای. اف. ال، تروتسکیست‌های منفرد خود را به موقعیت اعتصاب وارد ساختند. تا در آن‌جا سیاست‌های رفرمیستی خود را انجام دهند. در اعتصاب ماه‌های سپتامبر – اکتبر سال ۱۹۳۳ شرکت نساجی پاترسون، که توسط لاوستونیز، کلر و روبینستاین خیانت گردید، تروتسکیست‌ها شرکت خودشان را عمدتاً با همکاری بوروکرات‌های اتحادیه‌ای بیان نمودند. کمونیست‌ها را نفاق انداز و خائن خواندند، در حالی‌که کلر و روبینستاین را به عنوان مبارزان واقعی به تصویر کشیده شدند.

در یک مورد آن‌ها هم در اعتصاب رانندگان کامیون در مینیاپولیس در تابستان سال ۱۹۳۴، آن‌ها در بخشی موفق به لافزنی در رهبری اعتصاب شدند. سه تروتسکیست، براون، دان و اسکوگلاند، رهبران محلی ۵۷۴ اتحادیه همگانی رانندگان بودند که تحت حُسن توجه آن‌ها اعتصاب صورت گرفت. این رهبران به اعتصاب یک چرخش رفرمیستی نمونه دادند.

کارفرماها تلاش می‌کردند که سُرخ‌هراسی را گسترش دهند. رهبران محلی ۵۷۴، بجای این‌که معنای چنین ترسی را به کارگران توضیح دهند، انکار کردند که آن‌ها کمونیست‌اند. در جزوه‌ای که در طول اعتصاب صادر شده بود، ما می‌خوانیم:

«اجازه ندهید سُرخ‌هراسی مانع آمدن شما به این جلسه شود. اگر ما «سُرخ» و «کمونیست» بودیم، چرا ما صنعت پترولیوم را از اعتصاب خارج نکردیم، جایی‌که در بخش بزرگی سازمان ما وجود دارد؟».

این متعاقباً توسط میلیتانت تحت عنوان «مقابله درست‌کارانه با مشکل» تمجید شد.

«در فیسکو، فریاد کمونیست شکاف عمیقی در جبهه اعتصاب گذاشت. در مینیاپولیس، حسابی صدا کرد. رهبران با مشکل منصفانه مواجه شدند. آن‌ها نه عجله کردند، اتهامات خودشان را منتشر نمایند، و نه نظرات خودشان را به جهان گسترده فریاد زدند.» (میلیتانت، ۲۵ اوت، ۱۹۳۴).

در رابطه با آن اعتصاب، مشکل حکومت نظامی وجود داشت. اُسُلون فرمان‌دار مینیسودا حکومت نظامی را در مینیاپولیس اعلام کرد. کارفرماها، در ائتلاف شهروندان سازمان‌دهی شده بودند، که علیه حکومت نظامی مبارزه

می‌کردند، چون که نمی‌خواستند اُسلون قدرت زیادی داشته باشد و بدین دلیل که باور نداشتند که از اعتصاب بخوبی توسط پلیس محلی حفاظت می‌شود. ائتلاف شهروندان در دادگاه تقاضای لغو حکومت نظامی کرد. فرمان‌دار سرسخت علیه لغو حکومت نظامی ایستاده بود. تروتسکیست‌ها از فرمان‌دار حمایت کردند. براون، رئیس محلیس ۵۷۴، اعلام کرد: «ما طبیعتاً خوشحالیم که ببینیم فرمان‌دار اعلامیه حکومت نظامی را تأیید می‌کند و من برایم باورم که این تصمیم به توسعه احتمالاً شرایطی می‌انجامد که جهت پایان دادن به این اعتصاب کمک می‌کند».

تروتسکیست‌ها از فرضیه قبلی خود برگشتند که اُلسون، یک کارگر - کشاورزست، واقعاً نماینده سرمایه داران نیست، و به نوعی او یک فرد بی‌طرف است که می‌تواند به این یا آنطرف در نوسان باشد.

ادامه حکومت نظامی به معنای شکست اعتصاب بود. بجای مبارزه با حکومت نظامی از طریق ادامه اعتصابات توده ای، با گسترش اعتصاب، با فراخواندن صنایع دیگر جهت حمایت از اعتصاب رانندگان کامیون، تروتسکیست‌ها به اُلسون امید بستند.

در مینیاپولیس تمایل زیادی جهت اعتصاب عمومی وجود داشت. حزب کمونیست ایده یک کنفرانس متحد کارگری را پیش کشید که باید درباره مسئله اعتصاب عمومی تصمیم بگیرد: «با هدف مبارزه جهت حق پیوستن کارگران به اتحادیه های دل‌خواه خودشان، برای حق اعتصاب، برای حق آزادی بیان و تجمع، آزادی برادران زندانی و جهت پایان دادن به همه مقررات نظامی، که تهدید به شکست اعتصاب می‌کنند». کمونیست‌ها به تجربه سان فرانسیسکو اشاره کردند که یک اعتصاب عمومی تقریباً تمام فعالیت‌های اقتصادی را برای پنج روز متوقف کرد. آن‌ها گفتند: چیزی که در سان فرانسیسکو انجام گرفته بود، می‌تواند در مینیاپولیس انجام پذیرد. تروتسکیست‌ها با یک چنین احساس بزرگی از کارگران بنفع اعتصاب عمومی مواجه بودند که نمی‌توانستند مستقیماً آن‌را رد کنند. آن‌ها با مراجعه مسئله به رهبران ای. اف. ال در مینه ساتو - این کار را کردند.

### نشریه سازمان‌دهنده، ارگان رسمی اعتصاب، ۱۸ اوت ۱۹۳۴ می‌گوید:

«با توجه به حمله هم‌آهنگ شده به ۵۷۴ محلی توسط همه نیروهای سرمایه، آیا نیروی کار آماده است که ذخایر خود را به عمل بکشاند [برای مثال، جهت یک اعتصاب عمومی فراخوان دهد - ام. جی. ا.؟ مسئله اینست. پاسخ ابتدا به رهبران کار سازمان‌یافته در مینیاپولیس بستگی دارد، و دوم با صفوف اتحادیه های منحصربفردی مرتبط است که قدرت تصمیم‌گیری دارند».

«رهبران کار سازمان‌یافته» - رفرمیست‌های اتحادیه کارگری مرکزی مینیاپولیس بودند که با چنگ و دندان مخالف اعتصاب عمومی بودند.

اعتصاب عمومی شکست خود. خواسته های رانندگان کامیون خشنود کننده نبودند، اگرچه اعتصاب کنندگان قدرت داشتند که کارفرماها را مجبور به دادن امتیازات کنند.

\*\*\*

نقش تروتسکیست‌ها چیست؟ آن‌ها خودشان را پشت عبارات انقلابی پنهان می‌کنند. آن‌ها می‌خواهند بقبولانند که بشدت نگران پیشرفت انقلاب جهانی هستند. در واقع، آن‌ها با تبلیغات و تاکتیک‌های خود مانع جنبش انقلابی می‌شوند. این گروه کوچک از افراد خشمگین خرده بورژوائی تنها یک هدف دارد - بی‌اعتبار ساختن تئوری انقلابی و عمل‌کرد انقلابی است.

نقل قول زیر از یکی از «بیانیه های» تروتسکیستی بطور کامل زبینه نویسندگان است. آن‌ها می‌گویند: «وظیفه اپوزیسیون چپ، ایجاد سازمان حزب جدیدی از عناصر نیمه رفرمیست، نیمه سندیکالیست، از روحیه افتاده، منفعل، خسته و کوفته در حاشیه جنبش کمونیستی نیست.» تروتسکیست‌ها ناخودآگاهانه تصویری عالی از خودشان دادند. این افراد چیزی بجز نفرت ندارند – نفرت برای جنبش زنده انقلابی توده‌ها، نفرت برای حزب بلشویکی سازمان یافته که جنبش انقلابی را رهبری کند، نفرت برای سانترالیسم دموکراتیک که حداکثر نیرو را با حداکثر ابتکار از پائین در حزب بلشویکی تضمین می‌کند، نفرت برای الگوی بلشویسم – حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، نفرت برای رهبران آن حزب، و نفرت برای کمونیسم بین الملل.

آن‌ها به نام «کمونیست» با همان زبانی صحبت می‌کنند که هامپلتون فیش، ماتیو وول، ویلیام راندولف هیرست، و آبراهام کاهان صحبت می‌کنند.

میلیتانت ۱۰ فوریه ۱۹۳۴ می‌گوید:

«واقعیت اینست که اگر فاشیست‌ها در مبارزه برای قدرت بسیاری چیزها را از بلشویسم قرض گرفته باشند، پس در دوره آخر بوروکراسی شوروی خودش را با بسیاری از ویژگی‌های فاشیسم پیروزمند، قبل از هرچیز با از بین بردن کنترل حزب و ایجاد فرقه رهبر عادت داده است.»

تروتسکیست‌ها با قیافه حق بجانب می‌پرسند: چرا هنوز یک چنین دیکتاتوری «خشن» در اتحاد شوروی وجود دارد؟ آن‌ها می‌گویند، به ما گفته شده بود، که سوسیالیسم به معنای محو طبقات است. اگر این‌طورست، نباید دشمنان داخلی وجود داشته باشند. پس چرا یک دولت قوی وجود دارد؟

«سرشت خشن دیکتاتوری ناشی از نیاز به سرکوب مقاومت سرنگونی طبقات حاکم و تضعیف ریشه‌های اقتصادی آن‌هاست. اما طبق نظریه مقامات، در اصل وظیفه اساسی دولت کارگری بدست آمده است. طرح پنج ساله دوم فقط باید آنرا تکمیل نماید.»

هنوز،

«طرح پنج ساله دوم ... به هیچ وجه کاهش اجبار دولتی، نه کاهش در بودجه جی. پی. یو (واحد پردازش گرافیکی) را پیش‌بینی نمی‌کند. بنظر نمی‌رسد که بوروکراسی حاکم حداقل آماده باشد که موقعیت فرماندهی خود را از دست بدهد، برعکس، به آنان ضمانت‌های جدید و مادی ارائه می‌دهد.» (میلیتانت، ۱۰ فوریه، ۱۹۳۴).

آیا زمانی که این خطوط نوشته شدند، تروتسکیست‌های امریکائی رابطه مستقیمی با «مرکز لنین‌گرا» داشتند، که ترور کیروف بوقوع پیوست، یا آن‌ها فقط ارزیابی می‌کردند؟ ما که شگفت زده ایم.

یک چیز روشن است: زمانی که این آقایان محترم علیه «بوروکراسی حاکم»، علیه جی. پی. یو، علیه چیزی که آن‌ها «اجبار» می‌خوانند، شکایات می‌کنند، وقتی که از انضباط موجود ناراضی اند، همان‌گونه که می‌گویند، «حتی در چارچوب رسمی حزب»، زمانی که درباره «سختی» دیکتاتوری پرولتاریا اغراق می‌کنند، می‌گویند که حتی در «طول سال‌های جنگ داخلی» هم به این اندازه نبوده – آن‌ها در مورد خودشان صحبت می‌کنند. آن‌ها دوست دارند که دیکتاتوری پرولتاریا آن‌چنان سهل انگار باشد که به تروتسکیست‌های آشوب‌گر اجازه دهد کارهای شیطانی خود را بدون مزاحمت انجام دهند.

زمانی که آن‌ها ضربه خوردند، هنگامی که آن‌ها ببینند که عدالت شوروی می‌تواند علیه دشمن طبقاتی بی‌رحم باشد، آن‌ها جیمز پی. کائن را جلو گذاشتند که پیش‌نهاد اقدام کنند.



«ما ادعا می‌کنیم [کانن می‌گوید] که روش‌های کنونی رهبری ستالین ... با هدف زدن ضربه مهلک به خود انقلاب روسیه است. گروه ستالین اتحاد شوروی را رهبری می‌کند، به همان صورتی که که طبقه کارگر المان را، چشم بسته به فاجعه رهبری کرد. طبقه کارگر بین الملل آن قدرتی در جهان است که می‌تواند جلوی این فاجعه را بگیرد. این کار را باید جهت منافع خود، همچنین بنفع انقلاب روسیه انجام دهد.

«طبقه کارگر بین الملل اکنون باید به کمک اتحاد جماهیر شوروی علیه خطرات مرگباری بیاید که آن را از درون تهدید می‌کند» (میلیتانت، ۲۲ دسامبر، ۱۹۳۴).

اگر بطور خلاصه همه اعتراضات دوستانه برای «انقلاب» را کنار بگذاریم، برای «طبقه کارگر» بطور کلی - این نسخه پیچی به چه معناست؟ این فراخوانی جهت اقدام است. این فراخوان افکار کارگران را جهت حمایت از مداخله در اتحاد جماهیر شوروی آماده می‌کند. این باعث می‌شود که خواننده باور کند هر چیزی بهتر از حکومت حزب کمونیست در اتحاد جماهیر شوروی است.

از این مرحله تا تصمیم برخی حامیان خشمگین برای کشتن رهبر انقلاب - تنها یک گام فاصله است.

\*\*\*

ما توسط لنین چندین بار گفته شدیم که: «گروه‌ها و احزاب سیاسی را نباید با حرف‌هایشان، بلکه با کردارشان قضاوت نمود». عمل کرد پوشیده تروتسکیست‌های امریکائی آن‌ها را بطور کامل آشکار می‌سازد. آن‌ها با میوستی‌ها (کنفرانس جهت اقدامات کارگری پیش‌رفته) در حزب کارگران امریکا ذوب شده اند.

میوستی کیست؟ نقل قول خود تروتسکیست‌ها را می‌آوریم. در میلیتانت ۴ ژوئیه، سال ۱۹۳۱، آن‌ها درباره «موقعیت رفرمیست موروثی نوع مترقی میوستی» صحبت می‌کنند. پس از شکل‌گیری کنفرانس جهت اقدامات کارگری پیش‌رفته توسط میوستی، سرمقاله میلیتانت مورد زیر را نوشت. ابتدا تعدادی از اسامی را برشمرد، یکی از آن‌ها یک لائوتونتی بود «که حتی نوع خفیف کمونیسم را انکار کرد که بتواند سینه خیز به سی. پی. ال. ای برود، بعد یکی دیگر که از حزب کمونیست اخراج شده بود و از آن‌زمان در دفاع از رژیم ضدکارگری هیلمن درگیر گشته بود؛ سپس خود میوستی، «رهبر شبه مترقی در جنبش کارگری» بود، و بعد ادامه می‌دهد:

«این عناصر بدون یک خانه سیاسی، نمایندگان کلاسیک سنتریسیم هستند که امروز بدنبال تکرار تجربه مضحک هستند که یک دهه پیش با تشکیل یک انترناسیونال دو و نیم ساخته شد. نمی‌توان برای یک لحظه تردید کرد که پشتیبانان حزب جدید چشمان خودشان را بسوی تلاش‌های اخیر رهبران جناح چپ حزب کارگر مستقل بریتانیا دوخته اند تا یک انترناسیونالیسم جدید بسازند. این به همان اندازه مطمئن است که نسخه دوم انترناسیونال دو و نیم، از جمله شعبه امریکائی آن، اول به اردوگاه سوسیال دمکراسی می‌پیوندد که از آن سرچشمه گرفته بود [تأکید از ام. جی. ال‌جین]. هیچ سرنوشت دیگری برای سیاستمداران خرده بورژوازی وجود ندارد که تلاش می‌کنند یک زندگی مستقل مختصر بر مبنای عدم رضایت کارگران با سوسیال دمکراسی ایجاد نمایند.» (میلیتانت، ۸ اوت، ۱۹۳۱).

کنفرانس میوستی جهت اقدامات کارگری پیش‌رفته بعدها به حزب کارگران امریکا تغییر یافت. اضافه بر آن تعدادی از افراد خشمگین منفرد بودند که خودشان را کمونیست می‌خواندند، اما چه کمونیستی عمدتاً عبارت از نظر ایدئولوژیک در جنگ با مارکسیسم لنینیسم است. در این‌جا مکس ایستمن وجود دارد، نویسنده کتاب‌های ضدمارکسیستی؛ در این‌جا سیدنی هوک وجود دارد که کتاب او درباره مارکس یک تحریف شرم آور از مارکسیسم است؛ در این‌جا وی. اف. کالویرتون وجود دارد که برای چندین سال روزنامه‌های ضدمارکسی و غیره منتشر می‌کند.

حزب کارگران امریکا با افزودن این افراد به کنفرانس جهت اقدام کارگری پیشرفته تشکیل شد. روحیه متحرک در این «حزب» جدید، رفرمیست مترقی معتدل، میوستی باقی‌ماند، که نقش او در اتحادیه های کارگری عبارت از همکاری با بدترین بوروکرات‌ها و پنهان ساختن سیاست‌هایشان با عبارات مترقی بود.

با پایان سال ۱۹۳۴، گروه تروتسکیستی به حزب کارگران امریکا پیوست. با گروه میوستی ترکیب شد، حزب کارگران امریکا را تشکیل دادند. کانون به این ادغام خوش‌آمد گفت. در میلینانت ۱۷ نوامبر ۱۹۳۴، او اطمینان حاصل کرد که تشکیل این «حزب» وحدت کمونیستی می‌آورد. «هرج و مرج و از هم‌پاشیدگی جای خود را به یک نظم روشن از احزاب می‌دهد: سوسیال دموکراسی، ستالینیست (سنتریست) و حزب مارکسیسم انقلابی».

حزب مارکسیسم انقلابی همانی ست که شامل کانون باضافه میوستی، ایستمن، هوک، کالویرتون و شمار دیگری از روشن‌فکرانی است که هرگز مارکسیست نبوده اند.

### گروه‌های سیاسی با کردارشان شناخته می‌شوند.

تروتسکیست‌ها بسیار احساس حقارت می‌کردند. مانند گاوهای لاغر فرعون، آن‌ها میوستی‌ها را «خوردند» و «معلوم نمی‌شد که آن‌ها خورده شده اند». آن‌ها لاف می‌زدند که «مارکسیسم انقلابی» را استحکام بخشیده اند. این ادا و اصول یک دلقک است.

«حزب» جدید چیزی بجز نوع تشکیلات انترناسیونال دو و نیم رایج نیست. که دیر یا زود به دامن انترناسیونال دو غرق می‌شود، که با مثال گروه تروتسکیستی فرانسه اثبات شد، و به حزب سوسیالیست فرانسه پیوست.

\*\*\*

### مثالی از صداقت تروتسکیستی

یکی از اولین اقدامات «حزب کارگران امریکا» گرامی‌داشت سال‌گرد مرگ لنین با جزوه وصیت‌نامه لنین بود. این نمونه‌ای از افترای تروتسکیستی است، که «ستالینیست» را همچون «خشن، ناسپاس و بوروکرات» تقبیح می‌کند، ادعا می‌کند چیزی را به عنوان سندی که لنین در سال ۱۹۲۳ نوشته شده، و توسط حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی «توقیف» گشته، بازانتشار می‌نماید. این به اصطلاح سند باید توضیح دهد که تروتسکی شایسته ترست که دبیر کل حزب کمونیست باشد تا ستالین، که «بسیار خشن» است.

تروتسکی از این «وصیت لنین»، درحالی‌که هنوز عضو حزب کمونیست بوده، چیزی را که در زیر آمده، در مقاله‌ای با عنوان، تروتسکی ایستمن را سرزنش می‌کند، در کارگر روزانه (نیویورک)، ۸ اوت ۱۹۲۵ منتشر کرده است.

«تا آنجائی که به وصیت‌نامه برمی‌گردد، لنین هرگز وصیت‌نامه‌ای از خود به جای نگذارد، و سرشت روابط او با حزب، همچنین طبیعت خود حزب یک چنین وصیت‌نامه‌ای را کاملاً غیرممکن ساخته بود.

«در لفافه یک وصیت‌نامه، بورژوازی خارجی و مهاجر و مطبوعات منشویکی همه باهم، یکی از نامه‌های لنین را ذکر می‌کنند (که کاملاً تحریف شده است)، و شامل نصایح در مورد مسائل سازمانی است.

«همه صحبت‌ها درباره وصیت‌نامه مخفی یا نقض شده، اختراع بسیار مودبانه‌ای است هدایت شده علیه وصیت واقعی لنین، و منافع حزبی که توسط او ایجاد شده است».

زمانی‌که این به نفع تروتسکی بود که خودش را از یک چنین «مردی» مانند مکس ایستمن (که کتابش، از زمان مرگ لنین، بوی گندی در منخرین هر انقلاب بود) جدا کند، تروتسکی مقاله‌ای کوبنده نوشت که افسانه وصیت‌نامه لنین را تکذیب کرد و با کلمات نتیجه‌گیری زیر را نمود:

ضدانقلابی تأسیس می‌کند» (همانجا). وقتی که به نفع تروتسکی بود که نفوذ وسیعی نشان دهد، ایستمن یکی از ستون‌های جدید حزب مارکسیسم انقلابی است و اختراع مودیانته به عنوان وصیت‌نامه لنین به فروش می‌رسد. حال تروتسکی دوباره جزوای منتشر می‌کند که نشان دهد «وصیت‌نامه» درست بوده است.

این ضدانقلابیون خودشان را بسیار زیاد در شبکه ای از دروغ و دروغ‌گوئی گرفتار کرده اند که نمی‌توانند بدون خیانت حرکتی انجام دهند.

لنین گفت: «تروتسکی همیشه بر شایعه زندگی می‌کند.» تروتسکی با بی‌مرام‌ترین و بی‌شرمانه‌ترین روش‌ها کارگران را فریب می‌دهد.

جهت شرح «وصیت‌نامه» لنین در نشست پلنوم کمیته مرکزی و کمیسیون کنترل مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در اکتبر ۱۹۲۷، ستالین این واقعیت را نشان داد که سند یک «وصیت‌نامه» نبود، بلکه نامه ای از لنین بود که به کنگره سیزده حزب کمونیست اتحاد شوروی خطاب شده بود، که آن نامه در کنگره سیزده خوانده شده بود، و در میان دلایل دیگری که لنین خودش تمایل به انتشارش نداشت یا نخواسته بود که منتشر شود، کنگره به اتفاق آرا تصمیم گرفت که آنرا منتشر نکند. نوشتن چنین نامه هائی توسط لنین به مقامات منحصر بفرد و کنفرانس های حزبی، غیر معمولی نبود. نامه ها توسط کسانی که به آن‌ها آدرس داده شده بود، خوانده می‌شد - و هیچ چیز «پنهانی» وجود نداشت. به این مسئله «وصیت‌نامه» لنین بارها در جلسات کمیته مرکزی و کمیسیون کنترل مرکزی برخورد شد، ستالین در جلسه فوق گفت - و سروصدا هائی از رفقا شنیده شد. «ده ها بار». مطمئناً حزب از مسئله نامه غفلت نکرد.

ستالین باتوجه به محتویات نامه، اشاره کرد که حزب دلیلی نداشت که با آن مخالف باشد یا تلاش کند آن را مخفی کند، برای این که نامه واقعاً سه رهبر اپوزیسیون را خنثی کرد، در حالی که، درباره ستالین تنها «خشن بودن» او را ذکر نمود، اما هیچ اشتباهی در خط سیاسی او پیدا نکرد. ستالین نقل قول زیر را از نامه لنین ذکر کرد:

«من دیگر اعضای کمیته مرکزی را با توجه به کیفیت‌های سیاسی آن‌ها توصیف نمی‌کنم. من تنها دوست دارم که به شما یادآوری کنم که واقعه اکتبر [اپوزیسیون جهت قبضه قدرت - ام. جی. ا.] از زینویف و کامنف تنها یک رویداد اتفاقی نبود، بلکه می‌تواند به گناه شخصی غیر بلشویسم تروتسکی مرتبط باشد.» (اینپریکور، شماره ۶۴، ۱۹۲۷، ص. ۱۴۲۹).

ستالین توجه جلسه را به این حقیقت جلب کرد که،

«... نه تنها یک کلمه، نه تنها یک کنایه در وصیت‌نامه بر روی اشتباهات ستالین دست نمی‌گذارد. تنها از خشن بودن او نام می‌برد. بالین‌حال، عدم مدارا کمبودی در اخلاق سیاسی یا موقعیت سیاسی ستالین نیست و نمی‌تواند هم باشد.» (همانجا).

طبق پیش‌نهاد لنین «که رفقا باید مسئله برکناری رفیق ستالین را از پُستش بحث کنند و شخص دیگری را منصوب نمایند، که در تمام جنبه ها، تنها از ستالین با یک کیفیت متمایز گردد، برای مثال، که بیش‌تر بردبار، وفادار، مدنی، و نسبت به رفقا با ملاحظه، کم‌تر بداخلاق، و غیره باشد، ستالین گفت:

«بله، رفقا، من نسبت به کسانی که گستاخانه و با ناسپاسی حزب را نابود و از هم متلاشی می‌کنند، خشن هستم. من هرگز این را پنهان نکرده ام و از این ببعد هم نمی‌کنم. حتی در اولین نشست پلنوم کمیته مرکزی (سال ۱۹۲۴)، من استعفای خود را از ایفای دبیر کلی تقدیم کردم، از پلنوم خواستم که مرا از این مسئولیت رها کند. خود کنگره حزب با این مسئله برخورد کرد. تک تک نمایندگان با این مسئله برخورد کردند، و تمام نمایندگان، از جمله تروتسکی، کامنف و زینویف [تأکید از ام. جی. ا.] به اتفاق آرا رأی دادند که ستالین باید در پُست خود باقی بماند. من چه کار باید می‌کردم؟ پُستم را رها می‌کردم؟ در سرشت من نیست که چنین کاری بکنم.

«من هرگز یک پُست را رها نکرده ام، هر پُستی که بوده باشد. و من هیچ حقی ندارم که این کار را بکنم، برای این که ترک خدمت است. همان گونه که قبلاً گفته ام: من یک انسان آزاد نیستم؛ وقتی که حزب مرا متعهد و مقید و محصور ساخته است، باید تسلیم شوم. یک سال بعد، یکبار دیگر استعفای خودم را تقدیم کردم، اما حزب دوباره مرا موظف کرد که در پُست خود باقی بمانم. چه کار دیگری می توانستم انجام دهم؟» (همانجا).

حال «اینترناسیونال چهارم» که توسط تروتسکیست ها موعظه می کند، تنها ویژگی های پیش آهنگ ضدانقلاب را خلاصه می کند.

کانن در اکتبر ۱۹۳۳، در اجرای برنامه ارباب خود گفت، تروتسکیست ها «باید مذاکره با سازمان های چپ را باز کنند». تروتسکیست ها در مذاکرات خود موفق بودند. تروتسکیست ها در فرانسه به حزب سوسیالیست پیوستند تا در عصر کنونی تقویت شوند وقتی که کارگران بسوی چپ حرکت می کنند. نشریه آن ها، صدای کمونیست، شماره ۳۸، ۱۹۳۴، می نویسد، این هدف تروتسکیست ها است که حزب سوسیالیست فرانسه را برای کارگران جذاب تر کند. «چنانچه کمونیست ها تلاش کنند که حزب سوسیالیست را مختل کنند»، «سپس تنها نظرات و روش های ما ممکن است یک هسته انقلابی در حزب سوسیالیست تزریق نماید، آن را قادر سازد تا در برابر شکست کامل مقاومت کند». تروتسکیست ها علاقمند آن رنگ صورتی بر سیمای زرد رهبری اینترناسیونال دو باشند که جلوی پیوستن کارگران را به صفوف جنبش انقلابی گرفت.

معنای ادغام گروه تروتسکی با حزب اینترناسیونال دو، در واقع روش تروتسکی است، که به عنوان یک عامل مترقی خوش آمد گفته شده است.

«ما مارکسیست ها [صدای کمونیست، شماره ۲۳۵، سال ۱۹۳۴، می گوید] باید قدردانی کنیم که در این لحظه ادغام دو حزب نه در مقایسه با شعارهای لنین در سال ۱۹۱۴، نه در مقایسه با کنگره تور، بلکه در مقایسه با موقعیت کنونی نشانه پیشرفت است. به همین ترتیب، ادغام دو حزب دلالت بر امکان شروع دوباره دارد. این ماهیت کل مسئله است.»

«جنبش طبقه کارگر به یک بن بست تاریخی رانده شده است... و این شروع بن بست، تسلیم به عاملی مترقی تبدیل شده است!» (هر دو نقل قول از کمونیسم بین الملل، شماره ۲۱، ۵ نوامبر ۱۹۳۴ اقتباس گردیده است).

در زمانی که توده های کارگر سوسیالیست شروع به نارضایتی با سیاست های اینترناسیونال دوم کرده و به جبهه متحد اقدام ستیزه جویانه به کمونیست ها می پیوندند، تروتسکیست ها تلاش می کنند تا به دوران قبل از سال ۱۹۱۴ برگردند، تا دوباره از نو شروع کنند. انگاری که هیچ چیزی در این بیست سال اتفاق نیفتاده است. انگاری که شما بگوئید می توانید چرخ های تاریخ را به عقب برگردانید.

اجازه دهید که ببینیم در اینترناسیونال چهارم چه کسی چه کاره است. گروه تروتسکیست های المان که هرگز قوی نبود، خودش را در ژانویه سال ۱۹۳۳ منحل کرد. نشریه اش، انقلاب مداوم، اعلام کرد که برآوردهای تروتسکی در باره اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، المان، اسپانیا، همه ثابت کرد که اشتباه بوده اند. حال بسختی یک گروه تروتسکیست در میان مهاجران المانی وجود دارد. از المانی هائی که خوب صحبت می کنند حرفی نمی زنیم. در انگلستان یک گروه کوچک وجود دارد، که بالکل بی اهمیت است. یک گروه فرانسوی وجود دارد که با حزب سوسیالیست در امتزاج قانونی متحد شده است. یک گروه امریکائی وجود دارد که با میوستی متحد است. آن ها علاقمندند که تمام حزب سوسیالیست فرانسه را با خودشان به اینترناسیونال چهارم ببرند. آن ها سعی خواهند کرد که حزب کارگران امریکا را با خودشان به اینترناسیونال چهارم ببرند. آیا کسی می تواند شک کند که این یک اینترناسیونال واقعی «بلاشویکی

– لنینیستی» خواهد شد؟ شاید انترناسیونال چهارم به «مرکز لنین‌گرا» دیگری می‌پیوندد که، تحت شعار تروتسکی – زینویف باشد، و اکنون دسیسه‌های جدیدی علیه رهبران شوروی می‌چینند.

و این آش شله قلمکار رفرمیست و تروتسکیست رو به انحطاط می‌رود، این دسته از روشن‌فکران خشمگین می‌خواهند که رهبران توده‌ای بشوند، این ملغمه‌ای از احساسات، آرزوها، عقاید، برنامه‌هایی « طرح ریزی کرده است»، که همه چیز را از طریق ریکاکاری خورده است، و رفرمیسم را با عبارات پر سرو صدای «انقلابی» و «مارکسیستی» پوشانده است، و در نظر دارد که چیز متفاوتی از آنچه که شخصیت‌های اصلی در واقع معتقدند، حمل کند - این ترکیب که تنها نام کمونیست را لجن مال می‌کند، به همان اندازه‌ای آن تشکیلات بین‌المللی پیش‌رفته است که مقدر کرده است کارگران جهان را از کمونیسم بین‌الملل جدا سازد.

در این‌جا یک شباهت تاریخی خارج از بحث نیست. بین سال‌های ۱۹۱۲ و ۱۹۱۴ تروتسکی رؤیائی داشت که اتحاد تمام جناح‌های منشویکی و برخی از بلشویک‌های «بهتر» (آن‌هایی که او امیدوار بود از لنین جدا شوند) روسیه را در یک حزب بزرگ متحد سازد، که او، تروتسکی، رهبر شناخته شده باشد. سپس تروتسکی جناح کوچک خود را داشت، و نشریه‌ای در وین منتشر کرد. تروتسکی به بلوک چندین جناح منشویکی معروف به بلوک اوت پیوست. تروتسکی سپس شروع به موعظه کرد تا بلشویک‌ها از لنین (کسی را که تروتسکی رهبر «جناح ارتجاعی» حزب سوسیال دمکرات می‌خواند) جدا شوند تا به زاده افکار او بپیوندند. استدلال تروتسکی در آن زمان بسیار زیاد شباهت دارد با امروز که انترناسیونال چهارم را شرح می‌دهد. تروتسکی براین باور بود که او «کلاً» نماینده مارکسیسم بود. بلشویک‌ها، از نظر او، یک‌طرفه بودند؛ منشویک‌ها نیز یک‌طرفه بودند. او، تروتسکی، بتهائی یک مارکسیست تمام عیار بود.

تروتسکی تصور کلی خودش را در کلمات زیر فرموله کرد:

«موقعیتی که بر مبنای ترکیب دیالکتیکی از وظایف رفرمیستی و انقلابی جنبش است، بنظر هر دو آن‌ها [منشویک‌ها و بلشویک‌ها] مصالحه‌گرایی یا جاده‌طلائی میانه است. آن‌ها که مارکسیسم را به بخش‌هایی تقسیم کرده، آن‌ها صادقانه در شناخت آن شکست خورده‌اند و وقتی که بنظر می‌رسد در شکل خود به عنوان یک کل بین آن‌ها ایستاده است.» (بوربا، روزنامه روسی منتشر شده توسط تروتسکی، شماره ۱، سال ۱۹۱۴).

در این‌جا، نیز، ما «وظایف انقلابی و رفرمیستی» داریم که در انترناسیونال چهارم ترکیب شده‌اند. این‌جا، همچنین، ما التماس به منشویک‌ها و بلشویک‌ها را داریم که یک‌طرفه نیستند، اما تروتسکی را به عنوان رهبر واقعی مارکسیستی بشناسند.

لنین جهت تنبیه این موضع‌کلماتی به اندازه کافی قوی پیدا نکرد:

«افرادی مانند تروتسکی با عبارات توخالی درباره حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه [می‌نویسند]، و با خزیدن بنده وار خود در برابر انحلال‌طلبان [راست‌گرایان افراطی منشویک] که هیچ چیز مشترکی با حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه ندارند، اکنون مصیبت دوران ما هستند. آن‌ها می‌خواهند با موعظه ارزان مصالحه برای خود مقامی بسازند – با هر کس و نا کسی، با همه... در واقع، آن‌ها موعظه‌گران تسلیم در برابر انحلال‌طلبان هستند که در حال ساخت یک حزب کارگر استولپینی هستند [استولپین نخست وزیر تزار بود]» (مجموعه آثار وی. آی. لنین، نسخه روسی، جلد ۱۵، ص. ۱۹۷).

آن‌زمان مثل حالا موجی از جنبش انقلابی در حال خیز بود. سیاه‌ترین زمان‌هایی که به دنبال انقلاب ۱۹۰۵ آمده بود، به پایان رسیده بود. احساس می‌شد که کارگران نیروی تازه گرفته‌اند و آماده شروع دور جدیدی از انقلاب بودند.

بلشویک‌ها خواسته‌های اساسی برای یک جمهوری، مصادره اموال زمین‌ی بنفع دهقانان و هشت ساعت کار روزانه را به عنوان خواسته‌های حداکثر انقلاب بورژوازی - دمکراتیک قریب الوقوع به پیش کشیدند. تروتسکی در آن زمان درست مانند حالا فکر می‌کرد که کارگران آماده نبرد جهت خواسته‌های حداکثر انقلاب قریب الوقوع نیستند (که امروز انقلاب سوسیالیستی پرولتری است). تروتسکی شعار «آزادی تجمع، انجمن و اعتصاب» - و نه بیش‌تر را به پیش کشید. تروتسکی تصور می‌کرد که این گامی بسوی مبارزه برای یک جمهوری است. تروتسکی در نشریه وین خود، پراودا، ۲۹ نوامبر ۱۹۱۱ نوشت، «تا آن مبارزه برای یک جمهوری، ممکن است از چند شعار انتخابی یک شعار آشکار نباشد، لازمست که شما، طبقه - کارگران آگاه، به توده‌ها آموزش دهید که در تمرین خودشان ضرورت آزادی ائتلاف و مبارزه برای این خواست طبقاتی حیاتی» را درک کنند - و پیش‌گام پند کنونی او آن بود که توده‌ها «از منطق دمکراتیک خودشان» نتیجه‌گیری کنند. لنین، در انتقاد به این شعار، اشاره کرد که «عبارت انقلابی در این‌جا در خدمت پوشش و توجیه دغل‌کاری انحلال‌طلبی است، تا افکار کارگران را با آشغال پُر کند. در جمع‌بندی شخصیت تروتسکی، لنین گفت:

«این غیرممکنست که با تروتسکی درباره اصول بحث کرد، برای این‌که او به هیچ وجه چشم اندازی ندارد. این ممکن و ضروریست که با انحلال‌طلبان متقاعد و اُتروویست‌ها [یک گروه از بلشویک‌ها که خواهان فراخواندن نمایندگان بلشویک از دوما بودند] بحث کرد. اما با کسی‌که فقط بر اشتباهات هر دو آن‌ها سرپوش می‌نهد، نمی‌توان بحث کرد: باید او را به عنوان پائین‌ترین سیاست‌مدار افشاء نمود.» (مجموعه آثار وی . آی. لنین، نسخه روسی، جلد ۱۵، صص. ۳۰۳-۳۰۴).

امروز باید تروتسکی را به عنوان یک ضدانقلاب خائن افشاء نمود که الهام‌بخش قتل رهبران انقلابی است.

### . Trotsky the Historian<sup>13</sup>Next:

#### [Table of Contents](#)

#### درباره نویسنده:

ألجین، مونیسای جی. (۱۸۷۸-۱۹۳۹)، در سال ۱۸۷۸ در شهرک یهودی نشین (شنتلت) نزدیک کنیف، اکر این بدنیا آمد. پس از حضور در مدرسه سنتی یهودیان (چدر) وارد دانشگاه کنیف شد، جایی که کار خود را بعنوان یک انقلابی آغاز کرد. در سال ۱۹۰۱، به عنوان رئیس کمیته مرکزی دانشجویان انتخاب شد، در حالی‌که همچنین عضو گروه انقلابی فریهیت بود. در آوریل سال ۱۹۰۳ رژیم تزاری به دلیل نقش او در تشکیل گروه‌های دفاع از خود یهودی دستور دستگیری او را صادر کرد، که در آن‌زمان مجبور به مهاجرت به ویلنا، لهستان شد.

در ویلنا او عضو بوند یهودی بود، و برای فعالیت‌هایش دستگیر شد. در طول انقلاب سال ۱۹۰۵ در وین بود، و تمام اعلامیه‌های صادر شده توسط بوند را در آن دوره تألیف و تصنیف می‌کرد.

از سال ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۰ در هیلدبرگ تحصیل کرد، و در المان تا زمانی بود که جنگ جهانی اول شروع شد. او قادر به بازگشت به روسیه نبود، و در سال ۱۹۱۵، به امریکا مهاجرت کرد، جایی که بلافاصله به روزنامه روزانه سوسیالیست «به پیش» کمک نمود.

در سال ۱۹۱۷ نویسنده اولین کتاب درباره انقلاب روسیه (روح انقلاب روسیه) بود و زمانی‌که فدراسیون سوسیالیستی یهودیان در سال ۱۹۲۱ انشعاب کرد، او رابطه اش را با «به پیش» قطع کرد و یکی از اعضای بنیان‌گذار حزب کارگران شد. او یکی از پیش‌تازان سازمان‌دهی در بخش یهودیان حزب، و بنیان‌گذار روزنامه کمونیست روزانه نیدیش

«صبح فریبهیت»، و تا هنگام مرگ ویرایش‌گر آن بود. او همچنین برای سال‌ها یکی از اعضای کمیته ملی حزب کمونیست امریکا بود.

گذشته از مقالات بی‌شمار روزنامه و سرمقالات، او کتاب‌های بسیاری نوشت، و مسئول ترجمه چندین جلد کتاب از مجموعه آثار لنین به انگلیسی، همچنین مترجم کتاب جنگ دهقانی انگلس در المان، ده روزی که دنیا را لرزان از جان رید، و آوای وحش از جک لندن به نیدیش است. او در ۲۲ نوامبر، ۱۹۳۹ درگذشت. دهه‌ها پس از مرگش، و تا زمانی‌که روزنامه در سال ۱۹۸۸ بسته شد، عکس او در سرصفحه «فریبهیت» چاپ می‌شد.

<https://www.marxists.org/glossary/people/o/l.htm#olgin-moissaye>

**Moissaye J. Olgin**  
**Trotskyism**  
**Counter-Revolution in Disguise**  
**The Trotskyites in the U.S.A.**

<https://www.marxists.org/archive/olgin/1935/trotskyism/13.htm>